

## افسانه هبوط آدم<sup>۱</sup>

برگرفته از کتاب: روح الارواح فی شرح اسماء الملك الفتح<sup>۲</sup>، تألیف: شهاب الدین احمد (سمعانی)

ویلیام چیتیک<sup>۳</sup>

مترجم: فرحناز آیت اللهی<sup>۴</sup>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۸/۱ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۰/۱

### چکیده

مقاله پیش رو مروری است بر کتاب "روح الارواح فی شرح اسماء الملك الفتح" اثر شهاب الدین احمد سمعانی که ویلیام چیتیک به بررسی آن پرداخته است. سمعانی نویسنده قرن ششم هجری بوده و این کتاب را در سال ۵۳۴ هجری نگارش کرده است. این اثر با بیش از ۶۰۰ صفحه، تحت عنوان "روح الارواح فی شرح ألسماء الملك الفتح" شناخته می‌شود که به تفسیر اسماء الهی به زبان فارسی می‌پردازد. این کتاب با ادبیات صوفیانه از آثار کلاسیک در این زمینه محسوب می‌شود. سبک نگارش نویسنده پیچیده اما با کیفیت بالای موسیقایی است. او همچنین بر اهمیت کتاب در آموزش تعالیم صوفیانه و تأثیر آن بر نسل‌های بعدی و همچنین بر مفهوم عشق و نقش نقصان انسان در طلب رحمت و مغفرت خداوند، تأکید دارد.

احمد سمعانی عضو خانواده‌ای معروف در شهر مرو بوده است، و پدر و برادر بزرگش نیز علاقه‌مند به علوم دینی بوده‌اند. کتاب "روح الارواح"، هفتاد و چهار اسم از اسماء الهی را تحت عنوان‌های مختلف بررسی می‌کند و تأملاتی درباره مضامین معنویت اسلامی ارائه می‌دهد.

---

<sup>۱</sup> در حال ترجمه این مقاله برای کتاب ارج نامه استاد گرامی جناب دکتر مضطرزاده بودم که بیماری و کرونا این مجال را از من گرفت. به پاس قدرشناسی، این مقاله را به روح لطیف و آزاده ایشان تقدیم می‌کنم.

با سپاس از استاد بزرگوار جناب آقای دکتر اعوانی که در ویرایش این متن بزرگواری نموده و مرا راهنمایی نمودند.

<sup>۲</sup> چاپ اول: ۱۳۶۸؛ ناشر: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی (وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی)

<sup>۳</sup> ویلیام چیتیک، فیلسوف، اسلام شناس و متخصص عرفان مولوی و ابن عربی در آمریکا است. وی دکترای ادبیات فارسی خود را در دانشگاه تهران زیر نظر سید حسین نصر دریافت نموده، و سپس در دانشگاه صنعتی شریف، علوم دینی تدریس کرد. او هم اکنون استاد دانشگاه استونی بروک است. تاریخ تولد ۲۹ ژوئن ۱۹۴۳.

<sup>۴</sup> کارشناس ارشد مترجمی زبان انگلیسی.

نویسنده به بررسی بُعد عرفانی احمد سمعانی در کتاب "روح الارواح" و شعرهای صوفیانه و اشعاری که خود سمعانی سروده است، می‌پردازد. در این مقاله نویسنده به بررسی تفاوت‌ها و تشابه‌های کتاب "روح الارواح" با کتاب "کشف الاسرار" میبیدی نیز اشاره می‌کند. زیرا هر دو اثر درباره معانی اسماء الهی است البته در روش و زبان نوشتاری با یکدیگر تفاوت دارند. به طور کلی، مقاله ویلیام چیتیک نشان می‌دهد که این کتاب به عنوان یک اثر فارسی صوفیانه برجسته، قابل توجه است.

## واژه‌های اصلی: احمد سمعانی - کتاب «روح الارواح» - صوفیانه - ویلیام چیتیک

مقدمه:

قسمت بزرگی از ادبیات صوفیانه، نامکشوف باقی مانده است. متون زیادی به‌عنوان کلاسیک شناخته شده‌اند و بسیاری توسط محققان معاصر به منصفه ظهور رسیده‌اند، اما متون دیگری همچنان فراموش شده در کتابخانه‌ها و یا مجموعه‌های شخصی در انتظار کشف شدن هستند. این واقعیت که این متون ناشناخته‌اند، بدین معنا نیست که مهم نیستند. یک مورد که می‌توان به آن اشاره کرد، کتاب "روح الارواح فی شرح الاسماء الملک الفتح" نوشته احمد سمعانی است که معاصر غزالی و سنایی بوده و در سال ۵۳۴ هجری وفات یافته است. نسخه‌های خطی این کتاب که بیش از ۶۰۰ صفحه‌ست در چند کتابخانه وجود دارد. بعضی از محققان معاصر ادب پارسی مانند بدیع الزمان فروزانفر و محمدتقی دانش‌پژوه به آن اشاره کرده‌اند، اما توجه زیادی به آن نشان داده نشد تا اینکه در سال ۱۹۸۹ نجیب مایل هروی به چاپ آن همت گماشت.<sup>۵</sup> حال که این متن در دسترس قرار گرفته شایسته است که به‌عنوان یک اثر فارسی صوفیانه برجسته، به‌شمار آید.

گرچه احمد سمعانی برای بسیاری از محققین معاصر ناشناخته است، اما یافتن اطلاعات در مورد زندگی او دشوار نیست. او عضو یک خانواده معروف شافعی مسلک در شهر مرو بوده است. پدرش ابوالمظفر منصور بن محمد (۴۸۹-۴۲۲) (۱۰۹۶-۱۰۳۱) مفسر قرآن و کتب حدیث، فقه و کلام بوده است. احمد توسط پدر و برادر بزرگش ابوبکر

<sup>۵</sup> کتاب روح الارواح فی شرح اسماء ملک الفتح (تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی ۱۳۶۳). به صفحات ۲۲ تا ۱۵ برای ملاحظه نقطه نظرات فروزانفر

(شرح مثنوی شریف [تهران: دانشگاه ۱۳۴۶ تا ۱۳۴۸ مصادف یا ۱۹۶۷ تا ۱۹۶۹]، جلد سوم صفحات ۹۱۵ تا ۹۱۷) مراجعه کنید. و دانش‌پژوه، مجله دانشکده ادبیات

محمد بن منصور تعلیم یافت. این برادر (ابوبکر)، در واقع پدر مشهورترین عضو خانواده، عبدالکریم بن محمد سمعانی، نویسنده شجره نامه معروف "الانساب" است. در این کتاب عبدالکریم، عمویش احمد را یک واعظ فصیح، یک بحث‌کننده توانا و یک شاعر خوب معرفی می‌کند که در کتاب روح الارواح این ویژگی‌ها، آشکار است. عبدالکریم می‌نویسد در سال ۵۲۹ ه.ق / ۱۱۳۴-۳۵، این دو با هم برای استماع کتاب "صحيح مسلم" از مرو به نیشابور سفر کردند.<sup>۶</sup>

تفسیرهای زیادی در مورد اسماء الهی به عربی نوشته شده است<sup>۷</sup>، اما به نظر می‌رسد کتاب روح الارواح اولین اثر دقیق و نظام‌مند فارسی در این زمینه است. سمعانی صد و یک اسم را تحت هفتاد و چهار عنوان، مورد بحث قرار می‌دهد. در هر مورد او با توضیح معنی ادبی اسم یا اسماء شروع می‌کند. سپس اجازه می‌دهد الهامات غیبی به کمکش بیایند. نتیجه آن، یک سری تأملات عمیق در مورد مضامین اساسی معنویت اسلامی است.

روح الارواح نشان می‌دهد که سمعانی استاد همه علوم دینی بوده است. اما این بُعد عرفانی اوست که در ظاهر و باطن کارهایش می‌درخشد. سمعانی معمولاً اشعار صوفیانه (از جمله اشعاری از سنایی) و اشعار و غزل‌هایی را که خود سروده است، نقل می‌کند. با این وجود اشعارش بیشتر شاعرانه هستند تا نظم‌گونه و او را به راستی باید یکی از شعرای بزرگ زبان پارسی دانست. او با خودانگیزگی و شغف مطلق می‌سراید و در عین حال تمام شیوه‌های طراز اول شعر را به نمایش می‌گذارد. سبک نوشتار او ساده نیست - مطمئناً از برادران غزالی یا عین القضاة همدانی، پیچیده‌تر است. اما کیفیت موسیقایی و زیبایی متن، برجسته است. بدون شک او این کتاب را نوشته تا با صدای بلند خوانده شود. وقتی خواهرزاده‌اش می‌گوید دایه‌اش یک سخنران بلیغ و شیوا بوده می‌توانید او را در حال خواندن نوشته‌هایش و تأثیر خلسه‌واری که بر روی شنوندگان می‌گذاشته است ببینید، متونی که اغلب به صورت روایت‌های ادبی قدیس‌گونه بوده است.

اثر سمعانی را می‌توان با اثر فراموش شده ادبی صوفیانه "کشف الاسرار" نوشته میبیدی مقایسه کرد. تفسیر ده جلدی قرآن توسط میبیدی در سال ۵۲۰، چند دهه قبل از اینکه سمعانی، روح الارواح را به رشته تحریر درآورد، آغاز شد. اما تفسیر میبیدی تنها در بخش سوم کتاب که مربوط به معنای باطنی قرآن است به اوج شیوایی می‌رسد. سمعانی سطح بالایی از الهام و زیبایی را از آغاز تا پایان کتاب تبیین می‌کند و تنها در ابتدای هر بخش است که حالت یک نوشته معمولی را دارد. در واقع من هیچ متن دیگری را چنین اصیل، تازه و غنی از تصاویر شاعرانه و شادمانه، ندیده‌ام.

<sup>۶</sup> در سفر بازگشت عبدالکریم از دایه‌اش در توس جدا می‌شود (همان‌طور که در کتاب روح الارواح صفحات ۱۵ تا ۲۲ ذکر شده است) نیشابور باز می‌گردد و

سپس به اصفهان و بغداد می‌رود. او دیگر دایه‌اش را دوباره نمی‌بیند. روح الارواح صفحات ۲۷ تا ۲۸ و به ۳-۵/۲ صفحات ۳۰۰ تا ۳۱۲  
<sup>۷</sup> رجوع کنید به دانیل ژیماره، اسماء الهی در اسلام (پاریس).

روح الارواح مانند کشف الاسرار یک منبع دقیق برای تعالیم نظری صوفیانه است. سمعانی به بسیاری از موضوعات از جمله انسان‌شناسی اسلامی کمک‌های شایانی می‌کند. او مسلماً تحت تأثیر کتاب کشف الاسرار و رسائل اخوان الصفا<sup>۸</sup> بوده و در عوض، بی‌شک او نیز الهام‌بخش بسیاری از پیروان خود (در نسل بعدی) است. به احتمال زیاد مولانا با آثار او آشنا بوده است. مثنوی معنوی که حدود صد و بیست سال بعد نوشته شده، از نظر سبک و معنا بیشتر از هر اثر دیگری در ادبیات فارسی، به روح الارواح نزدیک است.

برخی از ویژگی‌های کتاب سمعانی را می‌توان با بررسی یکی از موضوعات اصلی آن به تصویر کشید. مفهوم اصلی و زیربنایی متن این است که انسان برای عشق آفریده شده است و درد و رنج آن، نقش مثبتی در افزایش اشتیاق انسان به خدا دارد. مانند بیشتر نظریه‌پردازان صوفی، تأکید سمعانی بیشتر بر روی شفقت، عشق و رحمت پروردگار است تا خشم و مجازات او. معنا و مفهوم اصلی نوشته او خلاصه‌ای است از حدیث معروف "رحمت خدا بر غضبش پیشی دارد".

بیشتر مباحث سمعانی دربارهٔ رحم و شفقت پروردگار به حادثه رمزی و تمثیلی خلقت انسان یعنی هبوط آدم ارتباط دارد. با توجه به نسخهٔ قرآنی هبوط آدم، اسلام هرگز به اندازه مسیحیت بر پیامدهای منفی آن تأکید نکرده است. با این حال، بسیاری از بزرگان مسلمان، هبوط را ناشی از خشم خداوند تلقی و بر قطع توازن میان انسان با واقعیت الهی که نتیجه آن بوده است، تأکید کرده‌اند. سمعانی فراموش نمی‌کند که خداوند قهار و سخت کيفردهنده است، ولی تمایل دارد که تفسیر این قسمت از پیام الهی را به دیگران واگذار کند. اگر عقاید عامه خلاف این بود، او بر جنبه مثبت سقوط آدم تأکید نمی‌کرد. به وضوح او تصمیم گرفته با این عقیده که انگیزه اصلی برای اطاعت از خدا ترس است، مقابله کند.

اصرار سمعانی بر اینکه سقوط آدم ریشه در رحمت و بخشش الهی دارد ممکن است برای برخی از خوانندگان تعجب‌آور باشد. فرد ممکن است فوراً اعتراض کند که سمعانی گناه را به فضیلت تبدیل و به سرپیچی از فرمان الهی تشویق می‌کند. اما نباید فراموش شود که بافت اجتماعی و مذهبی سمعانی چگونه بوده است و متن او را باید با توجه به وضعیت معاصر خودمان بخوانیم که در آن نهادهای تربیت دینی به عنوان عوامل محدودکنندهٔ آزادی در نظر گرفته می‌شوند. سمعانی در جامعه‌ای زندگی می‌کرده که در آن شریعت، رعایت و امری بدیهی تلقی می‌شده است. او پیشنهاد نمی‌کند که مردم باید گناه کنند و از این بابت خوشحال باشند بلکه از آنها می‌خواهد که با دقت به انگیزه‌های خود توجه کنند و ببینند پیروی آنها از شریعت برای جلب رضایت خداوند است یا دوری

<sup>۸</sup> به نظر می‌رسد این کارها در شکل بخشیدن به تعالیم سمعانی مهم‌تر از منابعی باشند که مایل هروی ذکر کرده است - منابعی مانند کتاب شرح تعرف اثر مستملی بخاری.

از عقاب جهنم؟ سمعانی می‌گوید فعالیت انسان باید با انگیزه عشق به خدا باشد همان‌طور که انگیزه خداوند در هنگام خلقت، عشق و محبت بود ("من گنجی پنهان بودم و دوست داشتم آشکار شوم"). به طور خلاصه، سمعانی می‌کوشد تا در شنوندگانش تأثیر خوبی از خداوند به جا بگذارد. او می‌خواهد عشق به خداوند را در دل‌ها برانگیزاند. او به خوبی می‌داند که چنین محبتی موجب بی‌اعتنایی به شریعت نخواهد شد، بلکه منجر به درک جدی‌تر و عمیق‌تری از شریعت می‌شود و تعهدی نو، برای به‌کار بردن عملی آن ایجاد می‌کند. همان‌طور که قرآن می‌گوید: "بگو ای محمد! اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید و او شما را دوست خواهد داشت و گناهان شما را می‌بخشد؛ خداوند آمرزنده و مهربان است" (قرآن سوره آل عمران، آیه ۳۱). شرط لازم پیروی از محمد (ص) رعایت شریعتی است که خود آن را رعایت کرده است.

به منظور نشان دادن جهت‌گیری نظری و سبک سمعانی من چند نمونه از تفاسیر او از هبوط آدم را با نقل قول از سخنان خود او، بیان می‌کنم. با توجه زیاد به جزئیات متن، به راحتی می‌توان از این واقعیت چشم‌پوشی کرد که آرایش‌های لفظی او حداقل به اندازه نظریه او مهم است. همیشه باید به خاطر داشت که او روح الارواح را با صدای بلند قرائت می‌کرده و صدا و تصویر باعث قوت کار او می‌شده است. اگرچه این تصاویر را نمی‌توان به زبان انگلیسی بازنمایی کرد، اما در صورتی که برای نشان دادن آن تلاش نکنیم، زیان خواهیم کرد.

## هبوط آدم

دیدگاه سمعانی در مورد هبوط آدم را بهتر است در متن داستان‌های قرآنی در نظر بگیریم، آن را در اینجا خلاصه و بر جزئیاتی که سمعانی آنها را مهم می‌داند، تأکید می‌کنم.

مشیت خداوند بر این قرار گرفت در زمین یک جانشین یا خلیفه قرار دهد. قبل از ایجاد جانشین، فرشتگان را از تصمیم خود آگاه کرد. به نظر می‌رسد آنها متحیر شدند، زیرا گفتند: "آیا موجودی را در زمین قرار می‌دهی که در آن به فساد و تباهی برخیزد و به ناحق خونریزی کند و حال آنکه ما تو را همواره با ستایش تسبیح می‌گوییم و تقدیس می‌کنیم. [پروردگارا] فرمود: من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید." (قرآن سوره بقره آیه ۳۰).

با خلق آدم، خداوند همه اسماء را به او تعلیم داد. بنا به تفاسیر مختلف، اینها، اسامی همه چیزها است یا اسامی خداوند یا هردو. خداوند از فرشتگان خواست اسماء را برشمارند اما آنها گفتند نمی‌دانند. "هان ای آدم! آنان را از [اسرار و حقایق] نام‌های اینان آگاه ساز." و هنگامی که [آدم] آنان را از نام‌هایشان خبر داد، او آگاهشان ساخت، [خدا] فرمود: آیا به شما نگفتم که من غیب (و نهفته) آسمان‌ها و زمین را می‌دانم؛ و از آنچه آشکار

می‌سازید، و از آنچه پنهان می‌داشتید، آگاهم؟! و چون فرشتگان را فرمان دادیم که بر آدم سجده کنید، همه سجده کردند مگر ابلیس<sup>۹</sup> که از آن خودداری کرد و تکبر ورزید و از فرقه کافران گردید. خدای متعال بدو فرمود: چه چیز تو را مانع از سجده (آدم) شد که چون تو را امر کردم نافرمانی کردی؟ پاسخ داد که من از او بهترم، که مرا از آتش و او را از خاک آفریده‌ای (قرآن آیه ۱۲ سوره اعراف و آیه ۷۶).

در حدیثی آمده است که خداوند چهل روز گلِ آدم را با دو دست خود سرشت<sup>۱۰</sup>. سپس از روح خود در او دمید و شاید در آن هنگام بود که امانت را به آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کرد اما آنها سر باز زدند. انسان - در اینجا اصطلاح/الانسان به جای آدم به کار رفته - امانت را پذیرفت و قرآن در پایان آیه به ما می‌گوید: «او ظلوم و جهول است» (قرآن سوره احزاب آیه ۷۲). در همان زمان اسطوره‌ای، خداوند تمام فرزندان آدم را از پشت آدم خارج می‌کند و خطاب به آنها می‌گوید: (الست) آیا من پروردگار شما نیستم؟ آنها همه ربوبیت او را تصدیق می‌کنند (قرآن - سوره اعراف). این «عهد الست» است، که مضمونی مشهور در ادبیات صوفیانه دارد.

در این زمان خداوند حوا را به‌عنوان همدم آدم در بهشت آفرید تا هر جا که می‌خواهند آزادانه بروند. با این حال، به آنها گفته می‌شود که به «این درخت» نزدیک نشوید که بنا به برخی احادیث نه درخت بلکه "گندم" بوده است. از این رو سمعانی اغلب اشاره می‌کند که آدم بهشت را به «یک دانه گندم» فروخت. وقتی آدم و حوا گندم ممنوعه را خوردند طینینی برخاست که آدم نافرمانی کرد. (قرآن آیه ۱۲۱ سوره طه). این یک رویداد کلیدی است، "گناه" آدم. اما برخلاف دیدگاه کلی اسلامی، سمعانی هرگز به این رویداد به‌عنوان یک "گناه" اشاره نمی‌کند، بلکه آن را به عنوان یک «لغزش» (زلت) در نظر می‌گیرد. آدم و حوا پس از لغزش توبه کردند و به خداوند گفتند: «پروردگارا، ما به خود ستم کردیم» (قرآن سوره اعراف آیه ۲۳). خداوند آنها را مورد بخشایش قرار می‌دهد و در این

---

<sup>۹</sup> بی‌نوشته: البته بحث‌های زیادی در میان متکلمان و سایر دانشمندان وجود دارد. در مورد اینکه آیا ابلیس یک فرشته بود یا نه. نظر آنها به چگونگی تعریف اصطلاحات فرشته (ملک) و جن بستگی زیادی دارد. کسانی که بین جن و فرشته تمایز قائل می‌شوند تأکید دارند که بر اساس قرآن ابلیس، جن بوده است. اما دیگران به این وضوح تمایز قائل نمی‌شوند و او را فرشته می‌دانند یا نوعی خاص از فرشته. سمعانی خود را با تمایز دادن بین جن و فرشته به زحمت نمی‌اندازد، از این رو معمولاً از ابلیس به عنوان فرشته یاد می‌کند.

<sup>۱۰</sup> بدیهی است که این توجه بزرگی است که خداوند به یک موجود واحد می‌کند، زیرا خداوند در خلق هر چیز دیگری از جمله آسمان‌ها و زمین به سادگی می‌گوید «باش» و آن چیز به وجود می‌آید قرآن به ما می‌گوید که یک روز نزد خدا معادل هزار سال از ما است (قرآن)، بنابراین این چهل روز اختصاص داده شده به آدم، زمان فوق‌العاده‌ای است.

باره قرآن به ما می‌گوید: "پروردگارش او را برگزید" (قرآن سوره طه آیه ۱۲۲). به عبارت دیگر خداوند آدم را به پیامبری برگزید. به همین ترتیب، قرآن به ما می‌گوید که "خداوند آدم را انتخاب کرد" به همراه نوح و دیگر پیامبران، به پیامبری برگزید. (قرآن سوره آل عمران آیه ۳۳). بالاخره به آدم و حوا گفته شد: از بهشت بیرون بروید (قرآن سوره بقره آیه ۳۸). این همان هبوط است، که باعث شد آدم و حوا به زمین فرود آیند.

توجه به این نکته مهم است که سمعانی تقریباً هرگز به صراحت به حوا اشاره نمی‌کند<sup>۱۱</sup>، نه به این دلیل که زنان بی‌اهمیت‌اند، بلکه به این دلیل که او به آن دسته از عناصر اسطوره که به تفاوت نقش‌های جنسیتی می‌پردازند، اهمیت نمی‌دهد<sup>۱۲</sup>. وقتی سمعانی می‌گوید «آدم»، او به قرآن و بسیاری از سنت‌های اسلامی اشاره دارد که این کلمه به اولین، کهن‌الگوی انسانی اشاره دارد که خصوصیات اساسی آن بین همه ابنای بشر تقسیم شده است<sup>۱۳</sup>. از آنجایی که سمعانی با این سؤال سروکار دارد که انسان بودن به چه معناست، او می‌تواند این سؤال را که معنی مرد و زن چیست، نادیده انگارد. سقوط آدم سقوط همه است.

## خلقت آدم

اولین سؤالی که به‌طور طبیعی مطرح می‌شود این است که چرا خداوند آدم را در بهشت آفرید؟ سمعانی در توضیح این موضوع دو دسته از اسماء الهی را در نظر دارد که در اسلام به کرات مورد بحث قرار می‌گیرد: اسامی‌ای که اشاره به لطف، زیبایی، رحمت و وصال دارد و اسمائی که به قهاریت و اقتدار و غضب و فراق اشاره می‌کند.<sup>۱۴</sup>

<sup>۱۱</sup> . ساچیکو موراتا تنها قسمتی را نقل می‌کند که سمعانی در آن (گذرا) ذکر می‌کند. حوا در تائو اسلام: منبعی در مورد روابط مربوط به جنسیت در اسلام.

<sup>۱۲</sup> به محض اینکه حوا از آدم متمایز می‌شود، رابطه‌ای بین آنها برقرار می‌شود و لازم است در مورد ماهیت این رابطه، بحث شود. از نظر سمعانی، این یک امر ثانویه و تابع مسئله نسبت خداوند با انسان است. رابطه الهی و انسانی مبتنی بر اسطوره است نه رابطه زن و مرد.

<sup>۱۳</sup> این استفاده از اصطلاح آدم، البته قرآنی است. برای مثال به موارد زیر توجه کنید که خطاب به همه انسان‌هاست. خدا می‌گوید: شما را در زمین توانمندی دادیم و در آنجا برای شما وسایل زندگی قرار دادیم. تعداد اندکی شکرگزارند، و شما را آفریدیم؛ سپس صورتگری کردیم؛ آن‌گاه به فرشتگان گفتیم: «برای آدم سجده کنید (قرآن سوره اعراف آیه ۱۰-۱۱). سمعانی مکرراً به آدم اشاره می‌کند و سپس آیاتی مربوط به قرآن را نقل می‌کند که در آنها شکل دوگانه (مؤنث و مذکر) فعل به کار رفته زیرا آدم و حوا، هر دو مورد خطاب هستند.

<sup>۱۴</sup> در مورد اهمیت اساسی این دو دسته از نام‌ها در اندیشه اسلامی، به کتاب تائو اسلام اثر موراتا مراجعه کنید.

انسان که در میان همه مخلوقات منحصر به فرد است، می‌تواند خدا و تمام مخلوقات او را بشناسد زیرا تنها به انسان همه اسماء خداوند آموخته شد، هم اسماء جلال و هم اسماء جمال. با این حال انسان وقتی به جهان (زمین) آمد درک روشنی از این نام‌ها نداشت. سمعانی اشاره می‌کند که وقتی آدم در بهشت بود، او هنوز به‌طور کامل به درک عینی این نام‌ها نرسیده بود. او معنی اسماء جمال و لطف را فهمیده بود اما اهمیت اسماء جلال و قهر را نمی‌دانست، برای به‌دست آوردن این درک، ابتدا باید به زمین هبوط می‌کرد.

خداوند آدم را به باغ مهربانی آورد و او را بر تخت خوشبختی نشاند و به او جام‌های شادی را پیایی نوشتند. سپس او را گریان و سوزان و زاران بیرون فرستاد. بنابراین، همان‌طور که خداوند به او اجازه داد تا در آغاز جام مهربانی را بچشد، همچنین در پایان طعم ناخالص قهر و سختی را چشاند.<sup>۱۵</sup>

از آنجایی که خداوند نامتناهی است، حالت‌های ممکنه که در آن مفهوم اسماء او را نیز می‌توان فهمید نامحدود است. این بدین معنی است که دانستن اسماء خداوند (برای آدم) کافی نیست. بلکه هر کدام از فرزندان خلف او نیز باید اسامی را به روش منحصر به فرد خود یاد بگیرند. تنها در این صورت است که تمام توانایی‌های فطری بشر می‌تواند به فعلیت برسد. یکی از مفاهیم ضمنی این دیدگاه این است که ماهیت جهنم مرتبط به وجود انسان در این دنیا است. جهنم چیزی نیست جز قلمرویی که منحصراً با اسماء قهریه خداوند اداره می‌شود، همان‌گونه که بهشت با نام‌های رحمت و شفقت ارتباط دارد. درحالی‌که این دنیا تحت تأثیر هر دوی این اسماء، اداره می‌شود. این حقیقت که خداوند بخشنده و قهار است حکم می‌کند که در این دنیا هم بهشت باشد و هم جهنم. از این‌رو، سمعانی به ما می‌گوید: خداوند وقتی به آدم می‌خواست توضیح دهد که چرا لازم است از بهشت خارج شود، چنین خطاب کرد:

در حقه وجود تو هم در درّی است و هم شبه شب‌برنگ. در بحر نهاد تو هم مروارید است و هم سفال. ما را دو سرای است: در یکی مایده رضا نهاده و به رضوان سپرده و در یکی آتش غضب افروخته و در دست مالک نهاده؛ اگر ترا در جنت بگذاریم صفت قهر ما بدان رضا ندهد، از اینجا رحیل کن و بدان کوره بلا و بوتله ابتلا در رو، تا ودایعی و صنایعی و لطایفی و وظایفی که در درج دل تو است آشکار کنیم.<sup>۱۶</sup>

ملایمت و سختی خداوند در دو بُعد ذات آدمی منعکس شده است. ابعادی که سنت آن را «روح» و «گل» می‌نامد. صفت لطافت به روح مرتبط است، درحالی‌که شدت و سختی با خاک پیوند نزدیک‌تری دارد. اما این به

<sup>۱۵</sup> روح‌الارواح صفحه ۱۹۹.

<sup>۱۶</sup> روح‌الارواح صفحه ۲۹۷ و همین‌طور صفحه ۱۹۹ جایی که سمعانی این نکته را با جزئیات بیان می‌کند.

معنای بی‌ارزش کردن خاک نیست، زیرا سختی نیز یک صفت الهی است. بدون خاک، آدم یک فرشته بود نه یک انسان، پس نمی‌توانست هدفی را که برای آن خلق شده بود را به انجام رساند.

اگر فقط روح وجود داشت، روزهای آدم بدون آرایش و اعمال او بدون ریا باقی می‌ماند اما اعمال بی‌آرایش مناسب این دنیا نیست و از طرفی در آغاز او برای جانشینی این جهان آفریده شد.<sup>۱۷</sup>

این نکته آخر مهم است و سمعانی اغلب به آن اشاره می‌کند. قرآن به صراحت بیان می‌کند که هدف خداوند از خلقت آدم این بوده است تا جانشینی در زمین بگذارد. آدم نمی‌توانست نایب باشد اگر در بهشت مانده بود. آدم به علت لغزش، از بهشت به این دنیا نیامد. حتی اگر فرض کنیم که او لغزش نکرده بود، باز به این دنیا آورده می‌شد. دلیل این امر این است که دست نیابت و فرس سلطنت در انتظار قدم‌هایش بود. ابن عباس می‌گوید:

«خداوند او را از بهشت بیرون آورده بود قبل از اینکه او را در آن قرار دهد.»<sup>۱۸</sup>

اگر خدا آدم را برای جانشینی در زمین آفرید، چرا او را بلافاصله در آنجا قرار نداد؟ سمعانی پاسخ‌های متعددی، به این سؤال می‌دهد. در متن حاضر، او با توسل به ماهیت بهشت که صفات رحمت و مهربانی خداوند در آن غالب است پاسخ می‌دهد. زمانی که آدم در ابتدا خلق شد، مانند یک کودک بود پس قدرت تحمل خشم خدا را نداشت. از این رو خداوند او را برای مدتی نوازش و پرورش داد تا او قدرت به‌دست آورد. سپس او را به دنیا فرستاد، جایی که سختی و خشم نمایان است.

هنوز طفل بود در راه نواختنش آوردند، راه اطفال دیگر است و کوره ابطال دیگر. به فردوسش بردند بر سفت عزیزان مملکت، و آن هشت مهد بزرگی و وسادت سیادت او ساختند که هنوز طاقت بارگاه قهر نداشت.<sup>۱۹</sup>

یکی از چندین فضیلت هبوط آدم آن است که راه را برای ورود فرزندان او به بهشت هموار کرد. سمعانی به ما می‌گوید که خدا آدم را از بهشت خارج کرد با این وعده که او را با همه فرزندان او به بهشت برگرداند. تا خلائق را معلوم گردد که چنان‌که به صورت بیرون دانستیم آورد از بهشت در صفت قهر، باز دانیم برد در صفت لطف.

فردا آدم با ذریت خود در بهشت می‌رود و از ذره‌های بهشت آواز می‌آید از غایت ازدحام. و ملائکه ملکوت به تعجب می‌نگرند و می‌گویند که این آن مردِ فرداست که بینوا و بی‌برگ چند روز از فردوس رخت برداشت؟ ای آدم بیرون آوردن تو از بهشت پرده کارها و ستر رازهاست؛ ...رنجی برگیر تا روزیت چند گنجی برگیر.<sup>۲۰</sup>

<sup>۱۷</sup> روح‌الارواح صفحه ۴۲۰

<sup>۱۸</sup> روح‌الارواح صفحه ۳۱۳

<sup>۱۹</sup> روح‌الارواح صفحه ۲۶۲

<sup>۲۰</sup> روح‌الارواح صفحه ۹۱ تا ۹۲

## عشق

سمعانی مانند رومی و بسیاری دیگر از صوفیان، کلید وجودی انسان را در عشق خدا به انسان و عشق انسان به خدا می‌یابد. او مرتباً به این آیه قرآن اشاره می‌کند: «و آنها را دوست دارد و آنها او را دوست دارند.» (قرآن سوره مائده، آیه ۵۴). هیچ چیز جز انسان نمی‌تواند خدا را با عشق کامل دوست بدارد، زیرا هیچ چیز دیگری به صورت خداوند، آفریده نشده است.

همه موجودات که آفرید به تقاضای قدرت آفرید و آدم و آدمی را به تقاضای محبت آفرید. همگان را قادروار آفرید، اما شما را دوست‌وار آفرید.<sup>۲۱</sup>

گرچه ظهور عظمت آدم به این بستگی دارد که بعد بیرونی خویشتن را به‌عنوان "خاک" (گل) بشناسد اما شکوه و جلال او در درونی‌ترین بُعد وجود اوست که به "قلب" (دل) معروف است. زیرا قلب جایی است که خداوند به آن نگاه می‌کند و عشق به او در آن زاده می‌شود.

جای عشق قلب است و دل طلای ناب، مرواریدی از اقیانوس سینه، یاقوت سرخی از معدن اسرار درونی ...  
عظمت الهی با نگاه کردن به آن، آن را جلا داد، و سوزنده غیب، داغ نشان خود را بر آن گذاشت و آن را درخشان و خالص کرد ... رد پاهای انوار زیبایی عشق بی‌حد و حصر، در آینه دل‌های پرهیزگار ظاهر شوند. عشق انسانی از طریق عشق الهی ادامه می‌یابد.<sup>۲۲</sup>

نباید فراموش کرد که عشق هرگز نمی‌تواند از درد و پریشانی جدا باشد. (اینکه) اشتیاق عاشقان برای معشوق-شان و اینکه هرچه راه وصال به معشوق دشوارتر باشد، رنج عاشق بزرگتر است. هدف عشق اتحاد است و صفات الهی‌ای که موجب اتحاد می‌شود، رحمت و مهربانی هستند. اما همان‌طور که عشق اتحاد را می‌طلبد، جدایی را نیز می‌طلبد. عشقی بدون آزمون و آزمایش وجود ندارد. عشق واقعی وقتی از معشوق دور می‌افتد، شدیدتر می‌شود. از این‌رو عاشق باید اثرات اسامی خشم و سختی را تجربه کند، زیرا این نام‌ها هستند که دوری از خداوند را آشکار می‌کنند. در این دنیا و در جهنم اثر این اسماء الهی، مصیبت و درد و رنج است.

از عرش تا تری یک ذره عشق نفروشد جز در سرای اندوه و شادی آدمیان. معصومان و پاکان درگاه بسیار بودند لیکن بار این حدیث دلسوز تن‌گداز جز این مشت خاک نکشید. "و آنها را دوست دارد و آنها او را دوست دارند."<sup>۲۳</sup>

<sup>۲۱</sup> روح الارواح صفحه ۲۲۳

<sup>۲۲</sup> روح الارواح صفحه ۲۲۳

<sup>۲۳</sup> روح الارواح صفحه ۴۸۸

عشق یک ویژگی الهی است که با خودِ خدا همبستگی دارد، هم زیبا و با شکوه، هم مهربان و قهار، هم ملایم و هم شدید، نزدیک و دور است. فرشتگان از عشق خدا محرومند زیرا آنها نمی‌توانند معنای فاصله واقعی را بچشند. در ضمن حیوانات از آن دور هستند زیرا نمی‌توانند قُرب واقعی را تجربه کنند. انسان‌ها از نزدیک و دور بافته می‌شوند. همه صفات متضاد در درون آنها گرد هم آمده است. فقط آنها می‌توانند واقعاً خدا را در درون خود دوست داشته باشند زیرا در درون‌شان همه اضداد بر هم منطبق هستند.

در هجده هزار جهان، هیچکس آن جام را ننوشید جز انسان که محتوای "آنها عاشق خداوند هستند" را نوشید.<sup>۲۴</sup>

انسان‌ها تاج مخلوقات خداوند هستند، زیرا آنها هستند که تمام صفات الهی را آشکار می‌کنند. بدون آنها دنیا واقعاً جای خشک و بی‌روحي بود.

پیش از آنکه آدم را در وجود آورند عالمی بود پر مخلوقات و موجودات و مصورات و مقدرات، لیکن جمله شوربای ساده بودند و نمک درد در نبود، چون قدم آن مهتر از کتم عدم در فضای وجود آمد ستاره محبت در فلک سینه طینه آدم درفان گشت، آفتاب عاشقی در سماء سر او درخشان گشت.<sup>۲۵</sup>

آنچه حضرت آدم را بزرگ می‌کند این واقعیت است که او بار امانت الهی را قبول کرد. از نظر سمعانی این امانت الهی، عشق است. تنها آدم، راز عشق را می‌دانست و این دلیل مخفی خلقتش بود. او می‌دانست که عشق او تقویت و قوی نمی‌شود مگر اینکه درد و رنج جدایی و فراق را تحمل کند. بنابراین او میوه ممنوعه را خورد.

بر قضیه جود و کرم آن مهتر را در بهشت فرستادند و بر متکای عزت نشانند و جمله بهشت در فرمان وی کردند، او در نگریست، یک ذره اندوه و حقیقت محبت ندید، گفت: القمیص و الخبیص لایجتماعان.<sup>۲۶</sup> البته خداوند شریک نافرمانی آدم بود زیرا او را برای این شراکت خلق کرد، چیزی که از عشق جدا نیست. جوهره عشق ناله و زاری و دل‌شکستگی است. همان‌طور که سمعانی اشاره می‌کند.

ای درویش آن خداوندی که یوسف را نگاه داشت تا آن فاحشه بر وی نرفت، توانستی که آدم را نگاه داشتی از ذوق شجره، لیکن چون عالم پر شور و بلا می‌باید، چه حیلت؟<sup>۲۷</sup>

<sup>۲۴</sup> روح الارواح صفحه ۴۸۸

<sup>۲۵</sup> - روح الارواح صفحه ۲۹۵

<sup>۲۶</sup> روح الرواح صفحه ۲۳۷

<sup>۲۷</sup> روح الارواح صفحه ۲۹۶

وقتی خداوند بار امانت را به آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها پیشنهاد کرد، آنها نپذیرفتند، زیرا آنها راز عشق را نمی‌دانستند. اما آدم عاشق فقط به معشوقش می‌اندیشید. بنابراین او نگران عدم توانایی‌اش در حمل این امانت نبود، امانتی که بقیه مخلوقات از حمل آن می‌ترسیدند.

بیچاره آن گوی در میدان، در خم چوگان، در دست و پای سواران بر سر خود دوان، اگر به این رسد چوگان، و اگر به آن رسد چوگان، مشتی خاک ضعیف را در خم چوگان قهر عزت آورده و از سر میدان مشیت ازلی به پای میدان ارادت ابدی تاخته، بر سر میدان این علم زده که لَیْسَالُ عَمَّا یَفْعَلُ وَ هُمْ یَسْأَلُونَ (سوره انبیاء آیه ۲۳). و در پای میدان این رایت برافراشته که فَعَالٌ لِّمَا یُرِیدُ (هر آنچه را بخواهد انجام می‌دهد). لیکن با گوی شرط برگرفته که تو به نظر سلطان نگر نه به زخم چوگان. آنان که به زخم چوگان نگریستند از بارگاه بگریختند. فابین ان یحملنها. باز آدم شیر جگر آن بار برداشت، لاجرم بر برداشت... آسمان و زمین بار امروز دیدند، باز آدم بار فردا دید، گفت: تا این بار برنداشتم، فردا در بارگاه جلال بار نیابم. و مردوار در کار آمد، لاجرم نقطه بر کار اسرار آمد. حَقًّا وَ حَقًّا که هفت آسمان را از این حدیث بویی نیست.<sup>۲۸</sup>

## اشتیاق

نشان عاشقان، اشتیاق زیاد آنان است. آنها فقط برای معشوق خود که خداست تلاش می‌کنند. برای رسیدن به او آنها باید روی خود را از هر چیزی در این دنیای مادی، برگردانند حتی بهشت. آدم را همتی بود در سر که او ستد و داد با همت خویش می‌کرد و آدمی هر کجا رسید به همت رسید و آلا از آنجا که نهاد اوست نایستی که او جایی رسیدی. اول که او را به وجود آوردند... مسجود ملائکه گردانیدند و نام سلطنت و خلافت او در منشور او ثبت کردند و هشت بهشت خالصه به وی دادند که یا آدم اسکن آنت و زوجک الجَنه، الایه. ...همی همت سرکش آدمی پای در مرکب عشق سلطان‌وش آورد و از ترکش تجرید تیری از تفرید برکشید و بر کمان کمی نهاد و از بند تا بند برکشید و طاووس آراسته فردوس را که در روضه جنت الماوی می‌خرامید بیفکنند که این راه مجردان است و این کار، کار بلند همتان است و این درگاه، درگاه مقربان است، مکان و زمان و اعیان و آثار و اطلال و اشکال موجودات و معلومات به کلی باید که از پیش تو برخیزد و هیچ چیز از این در دامن تو نیویزد تا نام آزادگی بر تو بنشیند و تا نام آزادی بر تو ننشیند از تو بندگی درست نیاید.<sup>۲۹</sup>

<sup>۲۸</sup> روح الارواح صفحه ۱۸۶ تا ۱۸۷

<sup>۲۹</sup> روح الارواح صفحه ۱۲۰

پس عشق به معنای عاری بودن از هر چیزی در جهان خلقت به خاطر خدا است خدمت به خدا نه چیز دیگر. و فقط به انسان چنین توانایی داده شده است که به آنها اجازه می‌دهد تا خدا را خدمت کنند. در واقعیت بی‌نهایت و همه جانبه‌ای که ویژگی‌های او را در بر می‌گیرد جمال و جلال، لطف و قهر. سمعانی می‌گوید که خداوند فرشتگان و انسان‌ها را چنین خطاب می‌کند:

ای رضوان فردوس ترا، ای مالک دوزخ ترا، ای کروبیان عرش شما را، ای دلسوخته که بر تو مهر مهر است، تو مرا و من تو را.<sup>۳۰</sup>

اگر قرار است انسان به خدا مشتاق باشد، نیاز دارد بین خدا و هر چیز دیگر فرق بگذارد. از این‌رو کلید عشق و کمال انسان، قلبی بینا است که بتواند خدا را در میان کثرت گیج‌کننده آفرینش ببیند. آدم الگویی برای دوستداران خدا است، زیرا حتی بهشت هم نمی‌تواند او را فریب دهد.

ای درویش به حقیقت دان که محبت آب هر دو عالم ببرد. در عالم عبودیت بهشت و دوزخ را قدر است. اما در عالم محبت هر دو را ذره‌ای قدر نیست. هشت بهشت به آدم صفی دادند، به دانه‌ای گندم بفروخت. و رخت همت بر تخت بخت نهاد، و آمد تا سرای اندهان.<sup>۳۱</sup>

آدم باید به بهشت می‌رفت تا بهترین خلقت را می‌دید. با دیدن آن می‌توانست ارزش آن را در برابر معبود خویش بسنجد.

اصل کارها قیمت‌شناسی است. سلطان همت آدم بر مرکب جلال حالت نشست، و سوی جنت رفت به قیمت کردن. خلاف است که نادیده توان خرید یا نه. اما خلاف نیست که نادیده قیمت نتوان کرد. ای آدم مقدم بهشت ترا به چه ارزد؟ گفت: آنکه از دوزخ ترسد، بهشت او را به هزار جان ارزد، اما آنکه از تو ترسد، بهشت او را به حبه‌ای نیرزد. پس حکمت از بردن آدم به جنت اظهار همت او بود.<sup>۳۲</sup>

وقتی آدم دید بهشت ارزشی ندارد طبیعتاً تصمیم گرفت آنجا را ترک کند. اما خدا آن را به‌عنوان قلمرو خودش به او داده بود. تنها راه بیرون آمدن سریع، نافرمانی از خداوند و عذاب ناخشنودی او بود.

آدم که دست به دانه گندم فراز کرد نه آنکه نمی‌دانست که چه می‌باشد بلی می‌دانست، اما راه بر خود کوتاه کرد.<sup>۳۳</sup>

---

<sup>۳۰</sup> روح‌الارواح صفحه ۵۹۸، متن زیر را مقایسه کنید جایی که سمعانی با کنایه از ادعای ابلیس می‌گوید که از آتش است و بهتر از آدم " ای لعین به آتش افتخار می‌کنی، تو آتش را و آتش ترا. ای قارون به کنوز افتخار می‌کنی، تو کنوز را و کنوز ترا. ای فرعون به رود نیل افتخار می‌کنی، نیل ترا و تو نیل را. ای موحد به ما افتخار می‌کنی، تو ما را و ما ترا." روح‌الارواح صفحه ۴۲۰.

<sup>۳۱</sup> روح‌الارواح صفحه ۱۷۰.

<sup>۳۲</sup> روح‌الارواح صفحه ۳۱۴.

<sup>۳۳</sup> روح‌الارواح صفحه ۱۹۸، مقایسه کنید با صفحه ۹۰ روح‌الارواح که موراتا آن را در کتاب تائو (صفحه ۶۵) ترجمه کرده است.

## فقر و نیاز

عشق انسان از روی نیاز رشد می‌کند که سمعانی آن را چنین توصیف می‌کند:

"سوزی در دل، و دردی در سینه، و گردی بر رخسار"<sup>۳۴</sup>. اگر شما چیزی داشته باشید، شما به آن نیاز ندارید. خداوند همه کمالات را در خود دارد و هیچ نیازی ندارد. فقط کسانی که خود را ناقص می‌بینند، می‌توانند خدا را کاملاً دوست داشته باشند. به درجه‌ای که مردم ثروت و استقلال در خود می‌بینند و خود را مثبت و خوب می‌دانند، خالی از عشق به خدا خواهند شد. راز عشق آدم این بود که خودش را هیچ می‌دید. این کمک می‌کند تا بفهمیم که چرا صوفیه طریقت خود را "فقر" می‌نامد. همان‌طور که قرآن می‌فرماید: ای مردم شما به خدا نیازمندید و خداست که بی‌نیاز ستوده است. سوره فاطر آیه ۱۵. سمعانی یک صوفی بزرگ را در مرتبه فقر و نیاز چنین توصیف می‌کند:

سهل عبدالله تستری گفت: در این راه نظر کردم و بَصْر بصیرت بر حقایق برگماشتم، هیچ راه نزدیکتر از نیاز ندیدم و هیچ حجاب شگرف‌تر از دعوی نیافتم. به راه ابلیس نگر تا همه دعوی بینی. به راه آدم فرو نگر تا همه نیاز بینی. ای ابلیس تو چه می‌گویی: من از او بهترم؟ ای آدم تو چه می‌گویی: من به خود ظلم کردم. همه موجودات از کتم عدم در فضای قضا آورد از هیچ چیز نبات نیاز نرست جز خاک. این مشتی خاک را که سرشتند به آب نیاز سرشتند. همه چیزها داشت در بایست بود که پیوسته بر درگاه زاری می‌کند. نهاد آدمی را از نیاز سرشتند و مدد از نیاز فرستادند. مسجود ملایکش گردانیدند و بر تخت پادشاهی و خلافت بنشانند و مقربان را پیش وی بر پای کردند و از نیاز او ذره‌ای کم نشد. در فردوس آوردندش و این توفیق روان کردند که از هر چه می‌خواهی تناول کن. هشت بهشت آن توست چنان که خواهی تصرف کن و افلاس او بدان ناچیز نگشت.<sup>۳۵</sup>

نیاز آدم او را به شدت از سایر موجودات متمایز می‌کند، کسانی که به آنچه دارند راضی هستند. آدم هرگز راضی نمی‌شود از آنجایی که او بی‌نهایت را می‌خواهد.

آورده‌اند که در لوح محفوظ نبشته بود که یا آدم گندم مخور، و هم آنجا نبشته بود که بخورد. ان الانسان خلق هلوغاً. این حرص آدم از روزگار آدم در اوست. هر که حریص نباشد، آدمی نباشد و آدمی هر چند خورد نیازش باید. هر که چیزی خورد و گوید سیر شدم دروغ می‌گوید. آن مانده شده است.<sup>۳۶</sup>

<sup>۳۴</sup> روح الارواح صفحه ۱۸۶

<sup>۳۵</sup> روح الارواح صفحه ۹۰

<sup>۳۶</sup> روح الارواح صفحه ۱۵۶

نیاز آدم به خداوند از آن ناشی می‌شود که خود را هیچ می‌داند. درک او از هیچ بودنش او را از فرشتگان متمایز می‌سازد، فرشتگانی که خود را چیزی می‌دانند.

پیش از آدم علیه السلام روزگار اغنیاء بود و سرمایه‌داران بودند، راست چون نوبت آدم در رسید، خورشید فقر و نیاز سر برزد و افلاس ظاهر شد و خلقی بودند بر سر گنج تسبیح و تقدیس نشسته، و بضاعت خود را بر من یزید داشته که و نحن نسبح بحمدک. باز آدم فقیری بود از کلبه نیاز و زاویه راز به در آمده و افلاس و بی‌سرماهیگی لباس خود ساخته و بینوایی وسیلت خود کرده و بر درگاه عزت از سر حسرت این آواز برآورده که ربنا ظلمنا.

ای درویش از گدایان نفایه به سره برگیرند و در معاملات چشم فرو خوابانند، اما با توانگران استقضا و احتیاط کنند. بلی ملایکه ملکوت سرمایه‌ها داشتند لیکن سینه‌اش کان گوهر نیاز بود، و صدف جوهر فقر بود... ای ملایکه ملکوت و ای ساکنان حظایر قدس و ریاض انس، همه مایه‌داران و توانگرانید، و آدم فقیری است و در دیده خود حقیری، لیکن در نقد شما غش هست از التفات و نظر به خود و شرط آن است که نقد اعمال خود به کوره نیاز آدم برید که نقاد حضرت اوست. اسجدالادم.<sup>۳۷</sup>

## فروتنی

نیاز آدمی به این دلیل است که او ناتوانی و ناچیزی خود را می‌داند. نیاز لازمه فروتنی است که تصدیق ضعف و ناچیزی آدمی در برابر واقعیت الهی است. آدمی همه خوبی‌ها را از خداوند و همه پلیدی‌ها را از خود می‌داند.

صدقه به مستحقان دهند و ما مستحقیم، الْخَيْرِ مَنَازِلَهُ وَالشَّرَّ كُنَّا صِفَهُ. پدر ما کلاه اصطفای و تاج اجتناب داشت اسیر دانه گندم گشت، پس حال فرزندان که در این کنیسه دنیا بمانده‌اند چگونه بود؟ إِذَا كَانَ أَوَّلُ الدَّنِ دُرْدِيَا فَمَا ظَنَنْكَ بِأَخْرَجِهِ وَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلِ.<sup>۳۸</sup>

پس اگر شراب ما درد دارد، این خسران ما نیست بلکه منفعت ما است.

به تحقیق دان که آن دانه گندم که آدم در دهان نهاد، حصار روزگار او بود؛ زیرا که بشریت موجب ملاحظت است و هر که در خود نگریست بی فلاح گشت... از آن دانه گندم حصنی ساختند تا آدم چون به خود

<sup>۳۷</sup> روح الارواح صفحات ۲۹۴-۲۹۵

<sup>۳۸</sup> روح الارواح صفحات ۲۶۱-۲۶۲

نگرد، به استغفار پیش آید نه به استکبار. شرط رونده آن است که چون به توفیق حضرت نگرد الحمدلله گوید. باز چون به کرده خود نگرد، استغفرالله گوید.<sup>۳۹</sup>

آدم به خاطر لغزش خود متوجه می‌شود که کمبودهایش واقعیت غالب وجودش هستند، او چیزی نیست جز مُشتی خاک، هر چیز دیگری از مشیت الهی سرچشمه می‌گیرد. از این‌رو، جدا از اینکه سقوط آدمی خطاست در ضمن رستگاری و افتخار اوست. وقتی قرآن می‌گوید که انسان «ظلوماً و جهولاً» بود درعین حال می‌گوید که او چگونه بار امانت را حمل کرد، این یک انتقاد نیست بلکه بیان این مطلب است که این امر ناشی از فضیلت او بود. همین‌طور «نفس امرکننده به بدی» (النفس الاماره) که هر انسانی باید با آن مقابله کند، صعود به سوی خداوند، و رای بهشت، را ممکن می‌سازد.

هر آن کوشکی که در مقابله آن مزبله‌ای نباشد ناقص بُود. مزبله بیاید در مقابل قصر مشید تا هر ثقلی و اقداری که در کوشک جمع می‌شود به وی می‌اندازند. و همچنین هر کجا که دلی به نور طهارت بنگاشت در مقابله او مزبله این نفس خبیث بداشت. نقطه جهولیت با گوهر طهارت همپیر می‌رود، ذره‌ای غشّ بیاید تا بر آن طهارت بنا توان کرد. تیر راست را کمان کژ درباید. ای دل تو بر مثال تیر راست باش و ای نفس تو بر شکل کمان کژ باش. چون لباس طهارت در دل پوشند آن نقطه ظلومیت و جهولیت بر وی عرضه کنند تا خویشتن را فراموش نکنند، داند که کیست. طاووس چون پره‌های خود بسط کند بر هر پری شادی دیگرش درآید، راست چون به پای خود فرو نگرد از دست بیفتد. آن نقطه جهولیت پای طاووس است که با تو همپیر می‌آید.<sup>۴۰</sup>

درسی که مردم باید از همه اینها بیاموزند این است که نقص بخشی از طبیعت انسان است. خداوند این را به خوبی می‌داند، و هیچ‌کس نباید از رحمت خدا ناامید شود. همزمان، آنها باید از فرشتگان درس بگیرند و هرگز از کارهای خوبشان مغرور نشوند زیرا خوب دیدن خود، اشتباه است، همه خوبی‌ها به خدا برمی‌گردد. از ملائکه زلت نبود نه در ماضی و نه در مستقبل و از آدم در مستقبل زلت خواست بود چنان که گفت

جلّ جلاله: و عَصَى آدَم، اما در زیر آن سرّی بود و آن دیدن ملائکه بود که ما پاکانیم و دیدن آدم که ما مفلسانیم. ملائکه می‌گفتند: وَ تَقْدَسَ لَكَ آي وَ نَطْهَرُ أَنْفُسَنَا لَكَ وَ آدَمَ كَقْت: رَبَّنَا ظَلَمْنَا. حق -جل جلاله- بدو نمود که زلت زلت‌بین به نزد ما عزیزتر از پاکی پاک‌بین. از این معنی بود که آدم را عزّ مسجودی داد و ملائکه را صفت ساجدی، تا هیچ مطیع عجب نیارد و هیچ عاصی نومید نشود.<sup>۴۱</sup>

<sup>۳۹</sup> روح الارواح صفحات ۲۰۵-۲۰۶، همچنین مقایسه کنید با صفحه ۶۲۴ روح الارواح.

<sup>۴۰</sup> روح الارواح صفحه ۲۸۸

<sup>۴۱</sup> روح الارواح صفحه ۴۰۶

## بخشش خداوند

نقص انسان به کمال عشق می‌انجامد. آگاهی از نقص، افراد را از نگاه کردن به خود باز می‌دارد و اجازه می‌دهد آنها تمام اشتیاق خود را به سوی معشوق معطوف کنند. در همین حال، نقص به خداوند اجازه می‌دهد تا کمالات خود را آشکار کند. بدون گناهکاران چگونه می‌تواند بخشنده باشد؟ از این‌رو بخشش خداوند، نیازمند سقوط آدم است. سمعانی گاهی به یک حدیث از پیامبر استناد می‌کند که اشاره می‌کند به نقش بخشش خداوند در به وجود آوردن گناه: "اگر گناه نکنی خداوند کسانی را می‌آورد تا گناه کنند تا او آنها را ببخشد."

فرشتگان عزیزان حضرت بودند، هر یکی با قرطه عصمت و قرطی از طاعت پرستشی می‌آوردند بی-آفت؛ راست که نوبت دولت به خاک رسید از سر طهارت خود آوازی دادند و در بازار آنا و لا غیرِ فقاعی گشادند که وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ. ای ملائکه ملکوت اگر شما طاعت آوردید در نفس شهوت نداشتید و در نهاد ظلمت نداشتید، و اگر ایشان معصیت آوردند در نفس شهوت داشتند و در نهاد کدورت داشتند. طاعت شما با صولت شما در پیش جلال و عظمت ما به ذره‌ای نسنجد، و معصیت ایشان با انکسار و شکستگی ایشان در کمال دولت ما نقصانی نیارد. اگر شما دست به عصمت خود زدید ایشان دست به رحمت ما زدند، شما به طاعت خود عصمت و حشمت خود آشکارا کردید و ایشان به معصیت خود فضل و رحمت من پیدا کردند.<sup>۴۲</sup>

در یک متن طولانی، سمعانی تعدادی از پیامبران بزرگ را ذکر می‌کند تا نشان دهد هر یک از آنها اعمال مذمومی انجام دادند. اما این اعمال نشانه نقص آنها نیست بلکه بر شفقت خداوند دلالت می‌کند. خداوند می‌خواهد آدمیان برای ضعف‌شان عذری داشته باشند. سمعانی با حضرت آدم شروع می‌کند:

از کمال لطف الهی بود که قذاتی در دیده روزگار هر عزیزِ افتاد تا باز پس ماندگان را دستاویزی بود. آدم- علیه‌السلام- در سرای عصمت به سر درآمد، رب العزه اول زنت تقدیر کرد که سرای، سرای گناهکاران است تا اگر ضعیفی به سر درآید نومید نگردد، گوید آدم در سرای بقا در دار عطا در مقام امن در منزلگاه کرامت به سر درآمد، رب العزه عذر وی بپذیرفت. عجب نبود که اگر ضعیفی در سرای فنا در دار بلا، در عالم آسف و عنابه سر درآید رب العزه او را هم نگیرد بل عذرش بپذیرد.<sup>۴۳</sup>

به طور خلاصه، سمعانی تمام ماجرای غم‌انگیز هبوط آدم را از بخشش و شفقت خداوند می‌داند. خداوند می‌خواست آدمی از هیچ بودن خود آگاه شود تا ادعایی نداشته باشند و (دعوی نکنند) و خود را به

<sup>۴۲</sup> روح الارواح صفحه ۳۰۰

<sup>۴۳</sup> روح الارواح صفحه ۳۰۹

ملاطفت و عشق و بخشش خداوند بسپارند.<sup>۴۴</sup> در اینجا نقل قولی پایانی از سمعانی که دیدگاه او را به‌طور خلاصه بیان می‌کند، نقل می‌کنم:

ای درویش سّری بخواهم گفت ... که آدم صفی را در صف صفوت قدح صافی محبت در دادند و از مناط ثریا تا منقطع ثری کله دولت و آیین حشمت او ببستند و آنگاه ملایکه ملکوت را به سجود او فرمودند، حشمت و کرامت و شرف و دولت و رتبت و صفوت وی در سجود ایشان پیدا نیامد، در و عصی آدم پیدا آمد، علی القطع و التّحقیق بالای این سخن از عرش مجید برتر است. چرا؟ زیرا که نواخت در وقت موافقت دلیل کرامت نیست، نواخت در وقت مخالفت دلیل کرامت است.

آدم صفی صاحب جمال، که بر تخت جلال و کمال بود، تاج اقبال بر سر، و حله افضال در بر، مرکب نوال بر در، پایه سریر دولتش از عرش برتر، چتر پادشاهی بر فرق بداشته، علم علای علم در عالم افراشته، اگر ملک و فلک وی را زمین بوس کنند عجب نباشد، عجب آن باشد که در وهده زلت افتد، و قدّ الفی، که برکشیده ان الله اصطفی بود، به دست و عصی چون نون گردد و از سمای لطف ازل تاج ثم اجتباہ پیران شود. ای درویش اگر با عیب قبول نخواستی کرد با عیب نیافریدی.

ای درویش! اعتقاد آن‌دار که دم را به گندم خوردن از بهشت بیرون نیاورد، خود بیرون خواست آورد.

او در حکم‌ها مناقضه نکرد و احکام او از تناقض پاک بود. فردا هزار هزار صاحب کبیره را به بهشت خواهد آورد،

آدم را به یک بی‌فرمانی از بهشت بیرون آرد؟<sup>۴۵</sup>

پایان

<sup>۴۴</sup> برای توصیف سمعانی از آنچه در پشت پرده خوردن میوه ممنوعه بر آدم گذشت مراجعه کنید به صفحه ۳۱۲ روح الارواح و ترجمه موراتا در کتاب تائو صفحه ۳۵. برای توصیف اینکه چطور شفقت و بخشش خداوند بر وجود آدم مستولی است، مراجعه کنید به صفحات ۲۲۴-۲۲۵ روح الارواح و ترجمه کتاب تائو در صفحات ۱۳۸-۱۳۹.

<sup>۴۵</sup> روح الارواح صفحه ۱۵۰-۱۵۱.

